

بنیان‌های فکری راست افراطی در غرب

غلامعلی سلیمانی*

چکیده

آمارها در غرب حکایت از رشد روزافزون جریان راست جدید و اقبال به این احزاب دارد. راست جدید هم‌چون اسلاف خویش در سال‌های بین دو جنگ جهانی به اقدامات خشونت‌آمیزی چون آتش‌زدن اماکن و پناهگاه‌های مهاجران، ترور و قتل، تحقیر رنگین‌پوستان، ضرب‌وشتم مهاجران، ارسال پیام‌های تهدیدآمیز، شعارنویسی، و هتک حرمت به اماکن مذهبی دست می‌زند. باوجوداین، درسایه فراروایت «مقابله با تروریسم» بسیاری از اقدامات خشونت‌بار به مهاجران نسبت داده می‌شود. این پژوهش در پی پاسخ به این سؤال است که بنیان‌های فکری و ایدئولوژیک جریان روبه‌رشد راست جدید را از چه منظری می‌توان تحلیل کرد و در بین جریان‌های مختلف راست افراطی، «دیگری» به‌عنوان مصداق و آماج خشونت‌های راست افراطی از چه تفاوت‌ها و تمایزهایی برخوردار است؟ برای پاسخ به سؤال فوق، این پژوهش با روش اسنادی در گردآوری داده‌ها از طریق روش تجزیه و تحلیل گفتمان بنیان‌های فکری راست جدید را تجزیه و تحلیل کرده است. به‌نظر می‌رسد گفتمان راست افراطی در غرب بر تقسیم‌بندی آشتی‌ناپذیر میان «ما» و «آن‌ها» و یا «خود» و «دیگری» استوار است و بر نوعی ارزش‌گذاری فراتر از تفاوت تأکید دارد که نشان‌دهنده برتری «ما» بر «آن‌ها» است.

کلیدواژه‌ها: راست افراطی، ناسیونالیسم افراطی، بیگانه‌ستیزی.

* استادیار گروه تاریخ و تمدن و انقلاب اسلامی، دانشکده معارف و اندیشه اسلامی، دانشگاه تهران، دکتری

تخصصی علوم سیاسی، soleimani1359@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۰

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

۱. مقدمه

امروزه شاهد افزایش روزافزون خشونت علیه مهاجران، مسلمانان، و رنگین پوستان در اقصی نقاط غرب هستیم. ملی‌گرایی افراطی و نژادپرستی و تحقیر اقلیت‌ها و خشونت علیه مهاجران ضرورت توجه به ابعاد مختلف گرایش‌های راست افراطی در غرب را واجد اهمیت دوچندان می‌سازد. اقدامات خشونت‌بار این گروه‌ها و حمله به مراکز و پناهگاه‌های مهاجران به‌طور روزافزونی در حال افزایش است. در برخی از کشورها از جمله در روسیه راست افراطی بسیار هدف‌مند و خشن است (Enstad 2018). برای مثال، در آلمان میزان خشونت علیه مهاجران در سال ۲۰۱۵ چهاربرابر بیش‌تر از سال قبل شده است (Zollmann 2016). شواهد نشان می‌دهد ظرفیت بسیج سیاسی راست افراطی در دموکراسی‌های غربی از جمله اتریش، فرانسه، ایتالیا، آلمان، اسپانیا، و انگلیس و ایالات متحده آمریکا در دو دهه اخیر رو به افزایش است (Caiani 2017: 5). به گزارش گاردین ده درصد از عملیات ضد تروریستی را تحقیقات مربوط به مبارزه با راست افراطی به خود اختصاص می‌دهد (The Guardian 2019). باید توجه داشت که شمار سازمان‌های دست‌راستی افراطی بسیار زیاد و تاحدودی خارج از حد تصور است. مانوئلا کایانی و لیندا پارتی در تحلیل خود در این زمینه حدود ۹۰ سازمان راست افراطی را فقط در اسپانیا بررسی کرده‌اند (Caiani and Parenti 2012).

در مقام مقایسه، بازتاب اقدامات خشونت‌بار این سازمان‌ها و حملات تروریستی‌ای که عده‌ای به نام اسلام در غرب انجام می‌دهند رویه‌های دوگانه‌ای وجود دارد و عموماً کلیشه‌های رایج و غالب رواج دارد که تمام اقدام خشونت‌بار را به «غیر غربی‌ها» به‌ویژه مسلمانان نسبت می‌دهند. در ۲۲ جولای ۲۰۱۲ و بعد از حملات تروریستی نروژ، روزنامه *وال استریت*، در حالی که هویت عامل حملات هنوز نامشخص بود، اعلام کرد که فقط مسلمانان می‌توانند عامل این حملات باشند. سرمقاله روزنامه ادعا می‌کرد نروژ به این دلیل مورد حمله قرار گرفته است که ملتی آزاد و متعهد به آزادی بیان، برابری زن و مرد، دموکراسی، و دیگر آزادی‌هایی است که امروز غرب را تعریف می‌کنند (Wall Street Journal 2011).

در بطن و قالب فراروایت (meta narrative) «جنگ علیه ترور» (war on terror) شکل گرفته در غرب فقط مسلمانان می‌توانند دست به چنین اقدام خشونت‌باری بزنند و عامل این حملات باشند. خطای روزنامه *وال استریت* نمونه روشن و آشکار از رویه‌ای است که نه تنها در بین روزنامه‌نگاران، بلکه در سیاست‌گذاری ضد تروریسم در غرب وجود

دارد و بر تهدیدهای خاصی تمرکز و برخی را به صورت سلیقه‌ای نادیده می‌گیرد. جنبش ضدجهادی راست جدید از فراروایت منازعه جهانی علیه اسلام برای مشروعیت اقدامات خود به مخاطبانش استفاده می‌کند. برخلاف ترور با انگیزه جهادی، انگیزه‌های افراط‌گرایی راست با تصور غالب غربی‌ها از تروریسم هم‌خوان نیست. راست جدید هنوز به‌عنوان تهدیدی استراتژیک در غرب مورد توجه قرار نگرفته است، بلکه تنها به‌عنوان مسئله‌ای درباره نظم عمومی مورد توجه است. اگر تعداد افرادی که جانشان را از دست داده‌اند با هم مقایسه کنیم، به نظر نمی‌رسد جهادگرایی و اقدامات تروریستی‌ای که به دست مسلمانان انجام می‌شود بزرگ‌ترین تهدید علیه شهروندان اروپا باشد. از سال ۱۹۹۰ حداقل ۲۴۹ نفر در اروپا با انگیزه‌های راست‌گرایی کشته شده‌اند و ۲۶۳ نفر با انگیزه خشونت جهادی. بنابراین، هر دو تهدید از اهمیت مشابهی برخوردارند. بعد از حمله برویک در نروژ مشخص شد گروه «نئونازی آلمان» (German Neo Nazi Group) بدون دست‌گیری و تعقیب سیزده سال مشغول عملیات بوده و در طول این سال‌ها هشت ترک‌تبار، یک مرد یونانی، و یک پلیس زن را کشته است (Kundnani 2012).

همان‌طور که گفته شد، انتساب حرکات تروریستی به اسلام در حالی است که موج گسترده‌ای از خشونت گروه‌های راست جدید علیه مهاجران، اقلیت‌ها، و مسلمانان ساکن در این کشورها صورت می‌گیرد. به‌نوعی نقش این گروه‌ها هنوز از سایه فراروایت‌هایی چون اسلام‌هراسی و جنگ علیه ترور خارج نشده و ظاهراً تمایل چندانی به تمرکز بر اصول و پارادایم فکری راست افراطی در محافل آکادمیک در سطح جهانی مشاهده نمی‌شود. به همین دلیل، به نظر می‌رسد آثار پژوهشی قابل‌اعتنایی به‌لحاظ کمی و کیفی درباره ایدئولوژی و بنیان‌های فکری راست افراطی وجود ندارد. به‌صورت کلی، مطالعه این جریان‌ها در محافل مختلف علمی در مقایسه با مطالعات مربوط به بنیادگرایی مذهبی بسیار کم است و برخی از مطالعات صورت‌گرفته نیز راست افراطی را نه به‌عنوان جنبشی خشونت‌طلب و تروریستی، بلکه بیش‌تر به‌عنوان احزاب سیاسی و یا جنبش‌های اجتماعی مطالعه می‌کنند (Caiani and Porta 2016: 327-347; Muis and Immerzee 2016).

در داخل کشور نیز آثار موجود عموماً به‌صورت موردی برخی از این جریان‌ها را مطالعه کرده (برای مثال، نظری و سلیمی ۱۳۹۴) و یا بیش‌تر علت شکل‌گیری و یا پیامدهای آن‌ها را بررسی کرده‌اند (برای مثال، مجیدی و حاتم‌زاده ۱۳۹۵). این در حالی است که غالب این احزاب از گفتمان مشابه و مشترکی برای بسط نظام معانی خود

استفاده می‌کنند. احزاب در سرتاسر جغرافیای غرب پراکنده بوده و به‌مدد ابزارهای نوین ارتباطی با هم‌دیگر مرتبط‌اند. بسیاری از این گروه‌ها مؤلفه‌های لیبرال دموکراسی از جمله کثرت‌گرایی فرهنگی، دموکراسی، جهانی‌شدن، نهادهای مدنی، اقتدار قانونی، و عقلایی را به‌چالش کشیده‌اند.

با عنایت به مقدمه طرح‌شده، این پژوهش به‌دنبال بررسی این پرسش است که بنیان‌های فکری و ایدئولوژیکی جریان درحال رشد و قدرت‌یابی راست جدید در غرب بر چه عنصری استوار است؟ به‌عبارت‌دیگر، دال مرکزی گفتمان راست افراطی حول چه مفهومی صورت‌بندی می‌شود؟ و دربین جریان‌های مختلف راست افراطی در غرب «دیگری» به‌عنوان تلاشی برای هویت‌بخشی به «خود» چگونه مرزبندی و برساخته می‌شود؟

این پژوهش به‌منظور جبران خلأ پژوهشی در این حوزه سعی کرده است در چهارچوب نظریه گفتمان، به‌عنوان نظریه‌ای برای تجزیه و تحلیل پدیده‌های سیاسی و اجتماعی، خیزش راست افراطی در غرب را بررسی کند. به این منظور، مقاله ابتدا به تاریخچه و علل شکل‌گیری احزاب راست جدید در غرب اشاره خواهد کرد، و سپس در ادامه، ضمن مرور اجمالی چهارچوب مفهومی و روشی پژوهش، عناصر گفتمانی راست افراطی و نحوه ظهور و بروز این پدیده را در سه جغرافیای غرب، یعنی ایالات متحده آمریکا، اروپای غربی، و شرق و مرکز اروپا تجزیه و تحلیل خواهد کرد.

۲. راست افراطی در غرب

۱.۲ پیشینه جریان راست افراطی

افراط‌گرایی در شکل راست و چپ پدیده‌ای جدید در غرب و مربوط به سال‌های اخیر نیست. همان‌طور که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰ به‌معنای پایان ایدئولوژی چپ و افراط‌گرایی جناح چپ نیست، شکست نازیسم و فاشیسم نیز هرگز به‌معنای افول گرایش‌های راست افراطی در غرب نبوده است. بعد از جنگ جهانی دوم و خودکشی هیتلر و کشته‌شدن موسولینی به‌نظر می‌رسید غرب خسته از فاشیسم آن را به موزه تاریخ سپرده است، درحالی‌که جریان‌های نوفاشیستی و راست جدید بعد از جنگ جهانی دوم به فعالیت مخفی و زیرمینی خود ادامه داده و در سال‌های اخیر به پدیده‌ای روبه‌رشد در اکثر کشورهای غربی تبدیل شده‌اند.

باید توجه داشت که بعد از جنگ جهانی دوم گرایش‌های راست افراطی سه موج را در غرب پشت سر گذاشته‌اند. موج نخست که بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم شروع شد جنبش‌ها و گروه‌هایی مانند «مک‌کارتیسم» (McCarthyism) در آمریکا، «پوجادیسیم» (Poujadism) در فرانسه، و «ام اس ای» (MSI) در ایتالیا را شامل می‌شود. موج دوم در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ به راه افتاد و «جنبش والاس» در آمریکا، «پاولیسم» و «جبهه ملی» در بریتانیا، و تداوم «ام اس ای» در ایتالیا را شامل می‌شود. موج سوم در دهه ۱۹۸۰ شکل گرفته و تا به امروز فعال است و در اغلب دموکراسی‌های غربی دیده می‌شود (Melzer and Serafin 2013: 19-21). از فهرست بلندبالای احزاب راست افراطی در موج سوم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: جبهه ملی در فرانسه به رهبری ژان ماری لوپین، که در مرام‌نامه آن با مهاجرت غیرسفیدپوستان مخالفت شده است، توانست آرای زیادی در انتخابات دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به دست آورد. در ایتالیا در سال ۱۹۹۴، جنبش اجتماعی ایتالیای سوسیال (ام اس ای) به رهبری جیانو فرانکو فینی، با تبدیل این جنبش به اتحاد ملی، گذشته فاشیستی خود را به خاک سپرد و رسماً برنامه‌ای پسا فاشیستی را پذیرا شد. در آلمان نیز گروه‌های ملی‌گرا و افراطی نظیر حزب جمهوری خواه در سال ۱۹۹۰ از حمایت فزاینده‌ای برخوردار شدند. در بریتانیا، «نوزادپرستی» جبهه ملی که با مهاجرت غیرسفیدپوستان مخالفت می‌کرد در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ توسط حزب ملی بریتانیا تجدید حیات یافت (هی‌وود ۱۳۷۹: ۴۰۴). اکنون به نظر می‌رسد که این موج در حال طی کردن موفق‌ترین دوره در بعد انتخاباتی و ایدئولوژیک است.

امروزه گسترش اینترنت و شبکه‌های اجتماعی فرصت‌های زیادی را در اختیار گروه‌های راست افراطی قرار داده است. در حال حاضر، اینترنت برای این گروه‌ها کاربرد زیادی دارد: تبلیغات و پروپاگاندهای این احزاب را پخش می‌کند؛ به جمع‌آوری حمایت یاری می‌رساند؛ خشونت را تحریک و ترویج می‌کند (Caiani and Parenti 2012: 1). به تسهیل یارگیری، دستیابی به مخاطبان جهانی، تسهیل ارتباط با دیگر گروه‌های راست در داخل و خارج از کشور، مبادله اطلاعات و تجارب، بسیج و تماس‌های فراملی (mobilization and transnational contacts)، هماهنگ‌سازی اعتراضات و کمپین‌های مختلف کمک می‌کند. هم‌چنین، اینترنت و فضای مجازی برای مصرف‌کنندگان منزوی ایدئولوژی (isolated individual consumers) راست افراطی دسترسی فکری فراهم می‌کند و از این طریق آن‌ها هویت مشترکی (common identity) پیدا می‌کنند و می‌فهمند که تنها نیستند (Caiani and Parenti 2011).

در مورد پایگاه اجتماعی احزاب راست افراطی باید گفت که مطالعه این مسئله از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است. بخشی از این مسئله ناشی از مخفی ماندن ایدئولوژی این احزاب و بخشی ناشی از تحول برنامه‌ها و پایگاه اجتماعی آن‌هاست. بررسی‌های «آرزمایر» درباره طیف رأی‌دهندگان نشان می‌دهد افراد جوان کم‌تر از سی سال پیش‌تر به احزاب راست جدید رأی می‌دهند (Arzheimer 2013: 10). هرچند مطالعات «بون» نشان می‌دهد در برخی کشورها آرای این احزاب بین طیف مختلف سنی پراکنده است (Boon 2010: 10). به لحاظ پایگاه طبقاتی، پژوهش پیمایشی و به صورت مصاحبه «مارتین بون» با ۱۵۸۲ نفر در سه موقعیت جغرافیایی مختلف نشان می‌دهد بیش‌ترین آرای حزب راست افراطی جبهه ملی بریتانیا اغلب از گروه‌های اقتصادی اجتماعی با مهارت کم و سطح پایین آموزش و پیشرفت تحصیلی است که در مناطق محروم زندگی می‌کنند و مسئله تأمین هزینه زندگی علت اصلی توجه به کاندیداهای احزاب راست در انتخابات محلی است (ibid.: 11).

از طرف دیگر، بررسی‌های آرزمایر نشان می‌دهد پایگاه طبقاتی این احزاب در طول زمان تغییر یافته است. برای مثال، رأی‌دهندگان به جبهه ملی فرانسه در آغاز از طبقه خرده‌بورژوازی (petty bourgeoisie) بودند، اما به سرعت کارگران غیرسستی (nontraditional workers) و سپس طبقه متوسط جذب جذب شدند. می‌توان گفت که در حال حاضر استراتژی جبهه ملی فرانسه مورد توجه بقیه احزاب راست جدید در اروپا نیز قرار گرفته است. این احزاب توانسته‌اند، علاوه بر هسته مرکزی رأی‌دهندگان، گروه‌های دیگر را نیز جذب کنند و به نظر می‌رسد این مسئله برای بهبود سیمای سیاسی آن‌ها نیز مفید است. به عبارتی می‌توان گفت احزاب راست افراطی پایگاه خود را گسترش داده‌اند و کارگران غیرسستی دیگر اعضای سطح پایین طبقه متوسط و بی‌کاران مهم‌ترین بخش رأی‌دهندگان را تشکیل می‌دهند و در مقابل، مدیران، کارگران ماهر و حرفه‌ای، صاحبان بنگاه‌های بزرگ، و اعضای رده‌بالای خدمات عمومی اقبال کم‌تری نشان می‌دهند. از نظر وی، مطالعات تطبیقی در سطح ملی نشان می‌دهد شهروندان با آموزش دانشگاهی و تحصیلات عالی کم‌تر به سمت احزاب راست افراطی تمایل دارند. علت این امر را می‌توان ناشی از این امر دانست که این افراد به ارزش‌های لیبرال بیش‌تر توجه دارند تا ارزش‌های نظام اقتدارگرا؛ از سطح بالای مهارت و جایگاه اجتماعی برخوردارند؛ و نگران مهاجرانی نیستند که از سطح آموزش و مهارت پایین برخوردارند (Arzheimer 2013: 8-9).

۲.۲ زمینه‌های ظهور راست افراطی

درباره علل ظهور این احزاب اتفاق نظر وجود ندارد. برخی معتقدند رشد این پدیده هم‌زمان با بحران‌های اقتصادی و بی‌ثباتی‌های سیاسی در غرب بوده است. راست افراطی از بحران‌های اقتصادی و سیاسی در گسترش نفوذ خود سود برده است، ولی این عامل به تنهایی نمی‌تواند رشد جریان‌های راست افراطی را توضیح دهد. برای مثال، در اسپانیا و پرتغال، دو کشوری که سخت‌ترین ضربه‌ها را از بحران اقتصادی متحمل شده‌اند، راست افراطی هم‌چنان در حاشیه است. در سوئیس و اتریش، دو کشوری که تا حد زیادی از بحران‌های اقتصادی در امان مانده‌اند، راست افراطی نژادپرست غالباً بیش از بیست درصد هوادار دارد. بنابراین، باید از تبیین‌های اکونومیستی (economistic explanations) چپ‌گرایانه و جبری در این مورد پرهیز کرد (Lowy 2014).

برخی ظهور این پدیده را ناشی از ظهور مراحل «پسا صنعتی» (post-industrial) می‌دانند که منجر به گذار از «سیاست کهن» (old politics) به «سیاست جدید» (new politics) شده است. سیاست جدید برخلاف سیاست قدیم فرهنگ‌محور (values-or-culture-based) است. به عبارت دیگر، سیاست کهن اساساً اقتصادی (economic) بود و سیاست جدید غیراقتصادی (non-economic) است. اینگلهارت از مرحله جدید با عنوان جهت‌گیری ارزشی «پسامتریالیستی» (post materialist) در برابر جهت‌گیری «متریالیستی» یاد می‌کند. وی با پی‌گیری تاریخ کشورهای صنعتی معتقد است، با ظهور مرحله پسانوسازی، رفته‌رفته بینشی تازه تکوین یافته و بیان‌گر تغییراتی است که هنجارهای بنیادین حاکم بر سیاست، کار، مذهب، و خانواده را دگرگون ساخته است (اینگلهارت ۱۳۷۷).

از نظر برخی دیگر از تحلیل‌گران، سیل ورود مهاجران به کشورهای غربی علت اصلی شکل‌گیری و اقبال به احزاب راست افراطی در غرب است. رشد مهاجران و پناهندگان و جمعیت آن‌ها، در حالی که جمعیت اروپا در روند پیری و کاهش و جمعیت مهاجران در حال افزایش است، این تصور را ایجاد کرده است که اروپا در حال اشغال به‌وسیله مذاهب، فرهنگ‌ها، و سنت‌های بیگانه است. بنابراین، کاهش نرخ رشد جمعیت در اروپا و افزایش مهاجران خارجی به موضوعی مهم در تبلیغات احزاب راست افراطی تبدیل شده است. جبهه ملی فرانسه طی دهه‌های اخیر در برنامه تبلیغاتی خود رشد مهاجران، افزایش مساجد، خالی شدن گهواره‌ها، و کم‌رنگ شدن و ناپدید شدن هویت و تمدن هزاران ساله این کشور را مورد توجه قرار داده است (Betz 1993: 415-416). اما باید توجه داشت که مطالعات از

سراسر جهان نشان می‌دهند که مهاجرت غالباً برای کشور میزبان سودمند بوده است، چراکه مهاجران معمولاً می‌خواهند کار کنند و اغلب از جمعیت بومی کوشاترند. آن‌ها می‌خواهند وضع خود را بهبود بخشند و با این کار به مصرف‌کننده تبدیل می‌شوند و به‌جای این‌که مشاغل را غصب کنند، شغل ایجاد می‌کنند (گیدنز ۱۳۷۶: ۴۹-۵۰)؛ هم‌چنین مهاجرت در بسیاری مواقع به درخواست کشورهای غربی بوده است. درمقابل رویکردهای متأثر از نظریهٔ منازعه، برخی بر ضرورت تغییر در روابط مهاجران با ساکنان اصلی کشورهای اروپایی در طی زمان تأکید دارند که زمینه را برای رشد جریان‌های افراطی به‌حداقل برساند (Walchuk 2011). میشل لوووی نشان داده است رشد اقبال به راست جدید هیچ ارتباطی به مهاجران ندارند. برای مثال، رأی به جبههٔ ملی فرانسه به‌خصوص در مناطق روستایی خاصی بالا بود که هرگز یک مهاجر هم به خود ندیده است؛ یا تعداد «کولی‌های مهاجر» (roma immigrants) که به‌تازگی هدف حملات نژادپرستانه در این کشور قرار گرفته‌اند در کل فرانسه به بیست‌هزار نفر نمی‌رسد و نمی‌تواند تهدیدی برای این کشور محسوب شوند (Lowy 2014).

بی‌تردید هریک از عوامل فوق در روند شکل‌گیری احزاب راست افراطی اثرگذار بوده‌اند، اما نکتهٔ حائز اهمیت این است که ظهور و خیزش راست افراطی در کل جغرافیای غرب را نمی‌توان برحسب هریک از عوامل فوق توضیح داد و به‌نظر می‌رسد این مسئله نیازمند پژوهش‌های دقیق‌تری است تا علل ظهور این جریان‌ها را متناسب با شکاف‌های اجتماعی کشورها به‌صورت مجزا موردبحث و بررسی قرار دهد.

۳. چهارچوب مفهومی و نظری پژوهش

۱.۳ نظریهٔ گفتمان

نظریهٔ گفتمان به بررسی نقش اعمال و عقاید اجتماعی معنادار در زندگی سیاسی می‌پردازد (هوارث ۱۳۷۷). در این پژوهش از مفاهیم و عناصر نظریهٔ گفتمان لاکلائو و موفه برای تحلیل خیزش راست افراطی در غرب بهره خواهیم برد. به‌نظر می‌رسد آنچه تحلیل گفتمانی لاکلائو و موفه را از سایر نظریه‌های گفتمانی متمایز می‌سازد تسری از حوزهٔ فرهنگ و فلسفه به حوزه‌های عینی‌تری هم‌چون جامعه و سیاست است. بر مبنای نظریهٔ لاکلائو و موفه گفتمان را می‌توان نظام معانی دانست که امکان فهم جهان یا بخشی از جهان و یا ابژه‌ها و سوژه‌ها را برای ما فراهم می‌کنند. گفتمان در این معنا متشکل از دال‌ها و

دقیقی است که حول نقاط کانونی و دال‌های برتر مفصل‌بندی می‌شوند و معانی و هویت خاصی را معرفی می‌کنند (Laclau and Mouffe 1985: 105-106). نظریه‌گفتمان از عناصر و مفاهیم مختلفی شکل گرفته است که در کنار هم و با مفصل‌بندی در کنار هم دیگر نظام معنایی و دانایی را شکل می‌دهند.

دال‌ها، اشخاص، مفاهیم، عبارات، و نمادهایی انتزاعی یا حقیقی‌اند که در چهارچوب‌های گفتمانی بر معانی خاص دلالت می‌کنند. معنا و مصداقی که دالی بر آن دلالت می‌کند مدلول نامیده می‌شود. مدلول نشانه‌ای است که با دیدن آن دال موردنظر برای ما معنا می‌شود. دال شناور دالی است که مدلول آن شناور و غیرثابت است. به عبارت دیگر، مدلول‌های متعددی دارد و گروه‌های مختلف بر مبنای ساختار نظام معنایی خود مدل‌سازگار با این نظام معنایی را برجسته می‌کنند و مدلول‌های دیگر را به حاشیه می‌رانند (کسرایبی و پوزش شیرازی ۱۳۸۸: ۳۴۴).

مفهوم مفصل‌بندی به تعبیر لاکلائو و موفه به هر عملی که به برقراری رابطه بین عناصر منجر شود گفته می‌شود تا از این طریق هویت هر یک از عناصر در درون این گفتمان مشخص شود. مفصل‌بندی ناظر به اعمال اجتماعی است که عناصر مختلف را به هم پیوند می‌زند و آن‌ها را در درون هویتی جدید وحدت می‌بخشد و حتی از خصوصیت هژمونیک برخوردار می‌سازد.

هر گفتمانی با حضور تعارض‌آمیز «غیر» شکل می‌گیرد. غیر یا غیریت نقش اساسی در هویت‌بخشی و تعیین مرزهای پدیده ایفا می‌کند. غیر از یک سو مانع شکل‌گیری کامل یا تثبیت گفتمان می‌شود و آن را در معرض فروپاشی قرار می‌دهد و از سوی دیگر، نقش اساسی در شکل‌گیری آن ایفا می‌کند (عضدانلو ۱۳۷۵: ۲۴). گفتمان‌ها از طریق برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی نقاط قوت خود را برجسته می‌کنند و نقاط ضعف خود را به حاشیه می‌برند و مخفی می‌کنند؛ چنین عملی به صورت عکس در مورد گفتمان‌های رقیب نیز صورت می‌گیرد. غیریت‌سازی برای نظریه‌گفتمان دارای اهمیت محوری است، چراکه زمینه را برای ایجاد و تثبیت مرزهای سیاسی و هویتی فراهم می‌سازد (هوارث ۱۳۷۷).

هژمونی مفهوم دیگری در نظریه‌گفتمان است. اگر بر سر معنایی خاص برای دالی در جامعه اجماع حاصل شود و افکار عمومی معنایی مشخص را برای آن هرچند به‌طور موقت بپذیرند و تثبیت کند دال هژمونیک شکل می‌گیرد. با هژمونیک شدن دال‌های گفتمان کل آن گفتمان هژمونیک می‌شود. هژمونی نشان می‌دهد کدام نیروی سیاسی درباره شکل‌های مسلط رفتاری در جامعه تصمیم خواهد گرفت.

گفتمان‌ها برای ترسیم فضای اجتماعی از ابزارهای همانند اسطوره‌ها و استعاره‌ها کمک می‌گیرند، تا تمایز بین فضای واقعی و موجود و هم‌چنین فضای آرمانی و مطلوب را به‌نمایش بگذارند (Laclau and Mouffe 1985: 61). اسطوره‌ها عموماً شکل آرمانی و استعاری به‌خود می‌گیرند. وجه استعاری اسطوره‌ها قابلیت تعمیم و عمومیت‌یافتن و تبدیل آن به تصویری اجتماعی را فراهم می‌کند. حضور استعاره‌ها در گفتمان به این دلیل است که امکان بازنمایی ناب واقعیت‌های اجتماعی وجود ندارد، چراکه واقعیت پیچیده و متکثر است، به طوری که امکان بازنمایی صحیح و مطابق واقع آن وجود ندارد. بازنمایی استعاری زمینه‌ساز شکل‌گیری مفصل‌بندی‌های جدید را فراهم می‌کنند (داودی ۱۳۸۹: ۶۶).

مفاهیم دیگری چون امکانیت و بی‌قراری و تزلزل بر این مسئله اشاره دارند که گفتمان واجد قابلیت گشودگی است و ثبات دائمی ندارد. امکانیت گفتمان به این امر اشاره دارد که هیچ نیروی اجتماعی نمی‌تواند برتری هژمونیک خود را به‌گونه کامل و دائم تثبیت کند، بنابراین صورت‌های اجتماعی همواره غیردائمی و در حال تحول‌اند (همان: ۶۴). گفتمان‌ها مشمول بی‌ثباتی معنایی و سیورورت شکلی و ماهوی‌اند. گفتمان‌ها از یک‌سو هویت‌های موجود را تهدید می‌کنند و از سوی دیگر مبنایی‌اند برای شکل‌گیری هویت‌های جدید. به همین دلیل، با وجود این که در اطراف دال مرکزی شکل می‌گیرند، در تناسب با پیچیدگی و تکثر واقعیت‌های اجتماعی و ساختارهای قدرت تمایلات و در «بی‌قراری» بی‌قراری‌هایشان را نیز به‌نمایش می‌گذارند. باین‌اوصاف، دریافته می‌شود که گفتمان زمینه ظهور سوژه‌ها و مفصل‌بندی‌های جدید را فراهم می‌کند (کسرایبی و پوزش شیرازی ۱۳۸۸: ۳۴۶).

دال‌هایی را که حول دال مرکزی گرد هم می‌آیند وقته می‌نامند. انسجام گفتمان‌ها به ثبات رابطه دال و مدلول از یک‌سو و ثبات رابطه دال‌ها از سوی دیگر وابسته است. اساساً تثبیت و انسداد در معنای نشانه‌ها دائمی نیست؛ به همین دلیل، لاکلائو و موفه برای نشان دادن موقتی بودن معنای دال‌ها از واژه «وقته» استفاده می‌کنند. بنابراین، همواره این امکان وجود دارد که معنای تثبیت‌شده وقته متزلزل شود. این تزلزل را بی‌قراری می‌نامند که از سطح خرد یعنی معنای یک نشانه تا سطح کلان ادامه می‌یابد. بی‌قراری از یک‌سو با تضعیف گفتمان مسلط امکان پیدایش سوژه‌های رقیب و مفصل‌بندی جدید را فراهم می‌سازد و از سوی دیگر، گفتمان حاکم را ترغیب می‌کند تا خود را بازسازی کرده، از تزلزل معانی و بی‌قراری دال‌ها جلوگیری کند (همان).

گفتمان‌ها به وسیله قدرت غیر را طرد و خود را تثبیت می‌کنند؛ آن‌ها می‌کوشند به وسیله اعمال قدرت بر یک‌دیگر پیروز شوند و از آن‌جا که پیروزی هیچ‌یک از پیش تعیین شده

نیست، نقش اساسی قدرت در بقا یا نابودی گفتمان‌ها بیش از پیش مشخص می‌شود. در منازعات سیاسی آن گفتمانی پیروز می‌شود که به ابزارهای قدرت دست‌رسی بیش‌تری داشته باشد. نورمن فرکلاف از مفهوم قدرت پشت گفتمان استفاده می‌کند، یعنی میزان حمایتی که در پشت سر گفتمان وجود دارد و با آن همراه می‌شود. همیشه امکان بازسازی و بازگشت سرکوب‌شدگان وجود دارد. حاشیه‌رانی هراندازه شدید باشد نمی‌تواند رقیب را به‌طور کامل از صحنه چالش و رقابت حذف کند. گفتمان‌های غیر به‌حاشیه رانده می‌شوند، و دائماً در تلاش‌اند تا معنایی جدید از وقته‌ها (دال‌های تثبیت‌شده) ارائه کنند و ثبات موقت معنایی را که گفتمان مسلط ایجاد کرده است بر هم بزنند؛ بنابراین، دال‌ها همواره در معرض بی‌قراری معنایی و شناور شده‌اند. چنان‌چه گفتمان‌های طردشده موفق به این کار شوند، هژمونی گفتمان حاکم از میان می‌رود و زمینه برای تسلط گفتمان‌های رقیب فراهم می‌شود (همان: ۳۴۸).

تردیدی نیست راست افراطی امروزه در حال ورود به مرکز تحولات سیاسی در غرب است و نمی‌توان آن را گفتمانی در حاشیه دانست. بازگشت راست افراطی که بعد از جنگ جهانی دوم سرکوب شده بود امروزه بسیار قابل‌تصور است و اقبال عمومی به این احزاب نشانه‌های آن را به‌نمایش گذاشته است. راست افراطی سعی دارد با به‌چالش کشیدن گفتمان هژمون لیبرال دموکراسی بسیاری از عناصر و دقایق آن را از اعتبار خارج سازد و در این زمینه از اسطوره‌هایی چون ملت هم‌گن و گذشته باشکوه برای ترسیم دورنمای مطلوب کمک می‌گیرد. در سایه خیزش راست افراطی بسیاری از عناصر و مؤلفه‌های لیبرال دموکراسی از جمله جهانی‌شدن، چندفرهنگی، دموکراسی نمایندگی، اقتصاد آزاد، و هم‌گرایی در اتحادیه اروپا اعتبار معنایی خود را از دست داده است. در ادامه، سه مفهوم کلیدی گفتمان راست افراطی را بررسی خواهیم کرد.

۲.۳ ناسیونالیسم افراطی به‌مثابه دال مرکزی گفتمان راست افراطی

ناسیونالیسم افراطی دال مرکزی گفتمان راست جدید است. ناسیونالیسم را می‌توان مخرج مشترک تمام احزاب و جنبش‌های راست افراطی دانست که به هم‌گرایی چهارچوب‌های فرهنگی با یک موجودیت سیاسی معتقد است. ناسیونالیسم افراطی در گفتمان راست جدید از دو عنصر «هم‌گن‌سازی یا متجانس‌سازی داخلی» (internal homogenization) و «محرورسازی خارجی» (external exclusive) تشکیل شده است. متجانس‌سازی داخلی

به معنای تمایل و گرایشی است که همه ساکنان و شهروندان یک دولت از ویژگی‌های قومی و یا ریشه‌های ملی مشابه و مشترکی برخوردار باشند. به همین دلیل، از یکی شدن و شناسایی گروه‌های قومی متفاوت اجتناب می‌کند. محروم‌سازی خارجی یعنی تمایل به این‌که صرفاً افراد متعلق به یک گروه قومی که در سرزمین آبا و اجدادی (homeland) خود سکونت دارند حق استفاده از امتیازهای سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی را دارند (Perliger 2012: 17). محروم‌سازی اظهار و بروز عملی احساسات بیگانه‌هراسی و نژادپرستی در سطح ملی است؛ به این معنی، خارجی‌ها و مهاجران از گردونه امتیازهای سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی از جمله بازار کار، سیستم آموزشی، و سکونت محروم می‌شوند. محروم‌سازی مشخص می‌سازد چه کسانی می‌توانند داخل «گروه خودی» (own group) شوند و چه کسانی حق ورود ندارند. برخلاف ناسیونالیسم مدنی، جریان راست افراطی به نوعی ناسیونالیسم قومی معتقد است. در چهارچوب ناسیونالیسم قومی استفاده از مزایا و توزیع سیاست‌ها و امتیازهای رفاهی فقط محدود به قومیت اصلی آن کشور است. برای مثال، در مرام‌نامه و نگرش احزاب راست هلند فقط ملت هلند حق زندگی در این کشور دارند و مهاجران غیراروپایی باید یا «یک‌سان‌سازی» (assimilate) شوند یا به کشور خود «بازگردانده» (repatriate) شوند. به نظر مود از منظر احزاب دست‌راستی کشور آن‌ها یک واحد «تک - فرهنگی» (mono-cultural) است و این مسئله باید در سیاست‌گذاری دولت درباره بازگرداندن مهاجران به کشور خودشان عملی شود (Mudde 2000).

۳.۳ سایر عناصر گفتمانی راست افراطی

از نشانه‌ها و عناصر گفتمانی راست جدید که حول دال مرکزی ناسیونالیسم افراطی سازمان‌دهی می‌شوند می‌توان به بیگانه‌ستیزی، نژادپرستی، مخالفت با چندفرهنگی، نوستالژی بازگشت به گذشته، تأکید بر دولت اقتدارگرا، بهره‌گیری از خشونت، و پوپولیسم اشاره کرد.

بیگانه‌ستیزی (xenophobia) به معنای رفتارها و احساساتی است که در قالب ترس، نفرت، و خشونت در مواجهه با گروه‌هایی که تصور می‌شود بیگانه یا خارجی‌اند ابراز می‌شود. بیگانگان به مثابه «دیگری» در گفتمان راست افراطی شامل طیف وسیعی از مهاجران و اقلیت‌های قومی و مذهبی‌اند که آماج خشونت قرار می‌گیرند.

نژادپرستی (racism) مشابه بیگانه‌ستیزی است، اما بر زمینه‌های نژادی استوار است، از جمله باور به تفاوت‌های موروثی و طبیعی بین نژادها و ایمان به این که یک نژاد مشخص برتر از دیگران است. برخی از گروه‌های راست افراطی در مانیفیست‌های خود مدعی‌اند نژادپرستی آن‌ها بر سلسله‌مراتب طبیعی استوار نیست و به عبارت دیگر، نژادپرستی زیستی (biological racism) نیست. به این ترتیب، سعی دارند از اسلاف خود به‌ویژه در فاصله بین جنگ جهانی اول و دوم متمایز شوند. تأکید بر خلوص نژادی و هراس از تغییر ترکیب قومی و نژادی بر اثر اختلاط ژنتیک با بیگانگان از مهم‌ترین ریشه‌های فرهنگی شعارهای راست جدید است. نژادپرستی در احزاب رادیکال در دو شکل کلاسیک و جدید یا فرهنگی دیده می‌شود. برمبنای «نژادپرستی فرهنگی»، اروپایی‌های اصیل و تمدن غربی نه به دلیل نژاد سفید، بلکه به دلیل فرهنگ عالی قدرت‌مندترند. شکل کلاسیک عموماً به تفاوت‌های زیستی توجه دارد (Wilkes et al. 2007: 836).

نوستالژی گذشته و تمایل مداوم به حفظ ارزش‌های سنتی یکی دیگر از عناصر گفتمان راست افراطی است. جریان راست افراطی هم‌چون ایدئولوژی محافظه‌کاری بسیار گذشته‌گرا (past oriented) است و در کل علاقه به حفظ شرایط موجود (status-que) دارد. راست جدید نوع بسیار افراطی از محافظه‌کاری است که در بعد سیاسی معمولاً به حفظ یا بازگرداندن ارزش‌ها و آداب و رسوم متمایل است و گذشته به‌عنوان بخشی از میراث تاریخی ایدئال ملت یا اجتماع قومی تصور می‌شود و در خیلی مواقع در فضای احساسی، رمانتیک، و نوستالژیک صورت‌بندی می‌شود و به این گروه‌ها در جذب کسانی که آرزوی بازگشت روزهای خوش سلسله‌مراتب ارزش‌ها و هنجارها را دارند کمک می‌کند.

تأکید راست افراطی بر اقتدار دولت و دولت قوی و نظم و قانون به‌عنوان بخشی از تلاش آن‌ها برای بازگرداندن گذشته درخشان و جلوگیری از تباهی اجتماعی بیش‌تر است (Perliger 2012: 17). آن‌ها بر رهبری مقتدر و کاریزماتیک تأکید دارند که ساختاری اقتدارگرا و ایدئولوژی بیگانه‌ستیز و شدیداً ناسیونالیست داشته باشد. اقبال این احزاب به روسیه و رهبری اقتدارگرای پوتین در این کشور ناشی از این مسئله است (Laruelle 2015). باید توجه داشت که راست افراطی به‌دنبال احیا و تصویرسازی از رهبران با ویژگی‌های کاریزماتیک و اقتدارگراست. به همین دلیل، شخصیت و ویژگی‌های ظاهری رهبران بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد. هم‌چنین سنت‌گرایی رهبران راست افراطی نوعی کاریزما برای آن‌ها فراهم می‌کند. جاذبه شخصیتی رهبران راست افراطی وقتی قابل درک است که توجه کنیم عموم رهبران سیاسی غرب و اروپا تکنوکرات‌هایی‌اند که سیاست را امری تخصصی

و تکنیکی می‌دانند. رفتار بدون هیجان سیاست‌مداران جدید غربی از نظر مردم کسل‌کننده است و جذابیت ندارد (زینالی ۱۳۹۴: ۱۴۴).

مخالفت با چندفرهنگی را می‌توان عنصر دیگر گفتمان راست افراطی دانست که هم‌چون عناصر دیگر در تضاد با مؤلفه‌های لیبرال دموکراسی به‌نظر می‌رسد. صورت‌بندی راست جدید از مفهوم کثرت‌گرایی قومی در واقع تفاوت تفکر آن‌ها را با اندیشه پیشینیان درباره نژادپرستی زیستی و برتری سفید نشان می‌دهد. راست جدید بر ناسازگاری فرهنگ‌ها و قومیت‌ها تأکید دارد و از مشروعیت ایستادگی و مخالفت اروپا در مقابل اختلاط فرهنگی دفاع می‌کند (Melzer and Serafin 2013: 22-23). آن‌ها هم‌چنین استدلال‌های کثرت‌گرایی قومی را ناسازگار و در تضاد با فرهنگ و قومیت به‌کار می‌گیرند و به‌شدت با آن مخالفت می‌کنند.

راست افراطی در مقابل چندفرهنگی و کثرت‌گرایی فرهنگی از تک‌فرهنگ‌گرایی حمایت می‌کند و خواهان اتخاذ سیاست‌ها و خط‌مشی‌هایی است که حمایت از تجانس فرهنگی را در دستور کار خود قرار می‌دهد. سیاست تک‌فرهنگی موردنظر راست افراطی علاوه‌بر مخالفت با مهاجرت و توقف ورود مهاجران و بازگرداندن آن‌ها با هدف ایجاد فرهنگ یک‌دست و یک‌سان اقدامات دیگری را نیز در دستور کار قرار داده است که از آن جمله می‌توان به طرح قانون جدید شهروندی مطابق ملاحظات امنیتی، آشنایی اجباری مهاجران با زبان کشورهای اروپایی، آزمایش‌های مدنی برای متقاضیان شهروندی اروپا، دستورالعمل‌هایی برای متولیان مساجد در اروپا، و دستورالعمل‌های فرهنگی برای روابط دخترها و پسرهای مسلمان اروپایی اشاره کرد (Kundnani 2008: 18).

خشونت و به‌کارگیری ابزارهای خشونت‌آمیز یکی از ویژگی‌های اصلی و مشخصه بارز گروه‌های راست افراطی است. باوجود دشواری‌های موجود درباره مطالعه خشونت این گروه‌ها، ازجمله محدودیت دست‌رسی، خشونت عنصر مهمی در ایدئولوژی راست افراطی است. ساختار سازمانی این گروه‌ها در برخی مواقع به‌قدری منعطف و وسیع است که امکان بهره‌گیری از خشونت را برای اعضا تسهیل می‌کند. این گروه‌ها از خشونت در جهت حفظ استقلال گروه، دفاع از موجودیت و فضای حیاتی آن و به‌مثابه ابزاری برای تقویت انسجام و هم‌راهی و وفاداری استفاده می‌کنند (Gattinara and Froio 2014).

پوپولیسم از دیگر ویژگی‌های جریان راست افراطی است. کاربرد مداوم و رمانتیک مفهوم مردم و ستایش از آن، بدبینی به نهادهای دموکراسی، به‌کارگیری زبان ساده و ساده‌سازی مسائل با نوعی لفاظی سیاسی و شعارگونه، انتقاد از نخبگان حاکم و دیدن

آن‌ها به مثابه کلیتی هم‌گون، یک‌پارچه و فاسدخواندن آن‌ها، و شکل دادن دوگانه ما در برابر دیگران فاسد و غیرمردمی از دیگر عناصر و ویژگی‌های پوپولیسم راست افراطی است (نظری و سلیمی ۱۳۹۴: ۱۷۵).

۴. دیگری و معیارهای طرد در جغرافیای گفتمان راست افراطی

در بین جریان‌های مختلف و متعدد راست افراطی در غرب شاهد وجود مرزهای هویتی متفاوتی هستیم. از این جهت، می‌توان گفت در ترسیم مرزهای میان «ما» و «آن‌ها» یا «خود» و «دیگری» شاهد تفاوت بارزی میان سه جغرافیای مختلف در غرب هستیم. به عبارت دیگر، دیگری و معیارهای طرد در گفتمان راست افراطی را می‌توان در سه جغرافیای آمریکای شمالی، اروپای شرقی و مرکزی، و اروپای غربی از هم‌دیگر تفکیک کرد و به صورت خاص و جداگانه بررسی کرد.

۱.۴ آمریکای شمالی

در ایالات متحده آمریکا اساساً موضوع مهاجران خیلی مطرح نبوده است، به این دلیل که این کشور خود به دست مهاجران بنیان‌گذاری شده است. در این کشور جنبش‌های راست افراطی عموماً جنبه نژادپرستی یا بنیادگرایی مذهبی و یا ترکیبی از این دو دارند که از آن جمله می‌توان به «جنبش نژادپرستانه برتری سفید» (a Racist / White Supremacy Movement) و «جنبش بنیادگرا» (Fundamentalist Movement) اشاره کرد. جنبش نژادپرست از گروه‌های برتری سفید از جمله کوکلوکس کلان (Ku Klux Klan)، گروه‌های نئونازی از جمله اتحاد ملی (National Alliance)، گروه‌های سرتراشیده (Skinheads Group) از جمله «ملت سرچکش» (Hammerskin Nation) تشکیل شده است که به بازگرداندن سلسله‌مراتب فرهنگی و نژادی طبیعی و زیستی از طریق تحمیل کنترل‌های اجتماعی و سیاسی بر غیرآریایی‌ها/ غیرسفیدها (non Aryans/ non whites) از جمله آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، یهودی‌ها و خشونت علیه اجتماعات مهاجران اعتقاد دارند. ایدئولوژی آن‌ها بر نژادپرستی، تبعیض نژادی، و بیگانه‌ستیزی و «بومی‌گرایی» (nativism) استوار است (Perliger 2012: 3-5). جریان بنیادگرا اساساً شامل گروه‌های هویتی مسیحی از جمله «ملت‌های آریایی» (Aryans Nation) است که بنیادگرایی مذهبی را با برتری سفیدپوستان و گرایش‌های نژادپرستانه در هم آمیخته‌اند. این جریان برتری نژادی را از طریق تفسیر خاصی از متون

مذهبی ترویج می‌کند که بر تقسیم‌بندی بشریت براساس معیارهای اولیه تأکید دارد. این گروه عقیده دارند تفسیر صحیح از «متون مقدس» (holly texts) نه در اختیار مردم اسرائیل، بلکه در اختیار «مردم انگلوساکسون» (Anglo-Saxons) است که ملت برگزیده اند. بنابراین، ادعای برتری طبیعی دارند و معتقدند نبرد بین نیروهای تاریکی و روشنایی در *انجیل* (Bible) از طریق جنگ نژادی بین ملت انگلوساکسون و دیگر گروه‌های قومی غیرانگلساکسون خواهد بود (Perliger 2012: 12).

ریشه‌های جنبش هویتی مسیحی به میانه قرن نوزدهم و کشور انگلستان برمی‌گردد و چشم‌انداز ایدئولوژیک آن در حال توسعه است. از نظر آن‌ها وضعیت برتر و منحصر به فرد نژاد آریایی دستورالعمل خداوند است و جنگ میان فرزندان نور و تاریکی (غیر آریایی‌ها) از قبل آغاز شده است و با مداخله الهی و استقرار پادشاهی مسیح متوقف خواهد شد. بر همین مبنا، آن‌ها به برتری نژادی سفیدپوستان در مقابل رنگین‌پوستان و جداسازی نژادی معتقدند. منشأ چنین نگاهی با توجه به آموزه‌های مسیحی درباره پیدایش انسان تفسیر می‌شود. براساس این نسخه، آدم اولین مرد نبود، بلکه اولین مرد سفید پوست بود. قبل از او رنگین‌پوستان توسط خدا آفریده شدند که دارای صفات پست و ویژگی‌های معنوی کم‌تری بودند. علاوه بر این، انسان‌های سفید را نیز می‌توان به دو نسل رقیب تقسیم کرد: نخست، کسانی که از نسل آدم و حوا هستند، یعنی آریایی‌ها؛ و دوم، کسانی که فرزندان حوا و ابلیس‌اند، یعنی غیر آریایی‌ها (ibid.: 35).

نکته مهم در بنیادگرایی مسیحی احساس برتری و برگزیدگی آن‌هاست. این برتری منجر به استفاده از ابزارهای سخت برای گسترش ارزش‌های این ملت برگزیده می‌شود. سناتور آلبرت جی بوراید در سال ۱۹۸۹ با رویکرد مبتنی بر داروین‌یسم اجتماعی چنین می‌گوید:

از میان برداشتن تمدن‌های پست و ملت‌های پوسیده به دست تمدن‌های مستحکم بخشی از طرح نامحدود خداوند است... جمهوری آمریکا همان جمهوری است که توسط برترین نژاد تاریخ پایه‌گذاری شده است و حکومت مورد عنایت خداوند است... رهبران این دولت را نه تنها حاکمان دولت خرد، بلکه پیامبران خدا باید دانست (به نقل از صاحب خلق ۱۳۸۵: ۷۱).

روبرت مک گاورن، ژنرال آمریکایی، در کتاب خود سعی می‌کند حمله آمریکا به عراق و افغانستان را با معیارهایی چون گسترش عدالت توجیه کند که به دست لشکری که نماد خوبی‌ها در جهان است، یعنی ایالات متحده آمریکا، صورت می‌گیرد (Govern 2007: 302).

راست افراطی در اسرائیل و آمریکا از بعد مذهبی قوی برخوردار است. در هر دو کشور از ایدئولوژی مذهبی و تفسیرهای بنیادگرایانه از متون مقدس به‌عنوان توجیهی برای مشروعیت راست افراطی سوءاستفاده می‌شود. این درحالی است که در اروپا نقش مذهب بسیار در حاشیه (marginal) است و مهاجرت و سیاست‌های یک‌پارچه‌سازی (integration policies) بنیان ایدئولوژی راست جدید را شکل می‌دهد. در حوزه اروپا و اسرائیل شاهد راست افراطی نسبتاً منسجم از لحاظ ریشه‌های تاریخی (historical origins)، اصول ایدئولوژیک، و ظهور و بروز سازمانی از جمله در سیستم سیاسی مشروع هستیم؛ اما در آمریکا شاهد تنوع سازمانی و ایدئولوژی‌های وسیعی هستیم که با حضور حاشیه‌ای در نهادهای سیاسی همراه است (Perliger 2012: 14).

۲.۴ اروپای غربی

اروپای غربی نقطه آغاز جریان‌های راست افراطی و نژادپرستی به‌ویژه در قرن بیستم است، پدیده‌ای که به جغرافیای ایتالیا و آلمان در فاصله جنگ جهانی اول و دوم محدود نمانده است. همان‌طور که مکزی و دیگران اشاره کرده‌اند، هم‌زمان مشابه این پدیده را در سایر کشورها از جمله انگلستان نیز می‌توان دید. به‌اعتقاد او، در دهه ۱۹۳۰ که فاشیسم سراسر اروپا را در نوردیده بود در بریتانیا نیز چماق‌دارن بی‌اونیفورم، در تلاش برای دامن‌زدن به آتش تعصبات علیه خارجی‌ها و نفوذ خارجی، با جمعیت یهودی آن منطقه و دیگران وارد درگیری خیابانی می‌شدند (مکزی و دیگران ۱۳۷۵: ۲۹۶-۲۹۷).

بعد از جنگ جهانی دوم و شکست نازیسم و فاشیسم، اقلیت یهودیان «دیگری» اروپای غربی به‌شمار نمی‌روند، بلکه سیاهان مهاجر، کولی‌ها، و سپس مهاجران و اخیراً جمعیت مسلمانان مهاجر جای‌گزین آن‌ها شده‌اند. این گروه صرف‌نظر از منشأ نژادشان کلاً و یک‌جا «آن‌ها» و یا «دیگری» نامیده می‌شوند و به‌عنوان توده‌ای بی‌شکل قلمداد می‌شوند که تهدیدی اساسی برای «راه‌ورسم زندگی ما» به‌شمار می‌روند. به این ترتیب، در جغرافیای اروپای غربی مهاجران آماج خشونت‌های گروه‌های راست جدید قرار دارند. از این نظر آن‌ها معتقدند دولت‌ها باید قوانین سخت‌گیرانه‌ای درمورد پذیرش مهاجران وضع کنند و درباره مهاجران مقیم از سیاست یک‌سان‌سازی پیروی کنند و یا آن‌ها را به موطن اصلی خویش بازگردانند. این گروه‌ها مخالف چندفرهنگی‌اند و آن را با قومیت و فرهنگ ناسازگار می‌دانند.

نسل جدید راست افراطی در اروپای غربی از جهاتی تلاش دارد خود را از اسلاف خویش متمایز سازد. از مهم‌ترین عوامل تمایز آن‌ها می‌توان به تفاوتی اشاره کرد که این جریان‌ها بین دو نوع نژادپرستی قائل‌اند. برخی از گروه‌های راست افراطی در مانیفیست‌های خود مدعی‌اند که نژادپرستی آن‌ها بر سلسله‌مراتب طبیعی استوار نیست؛ و به عبارت دیگر، نژادپرستی زیستی (biological racism) نیست. به این ترتیب، سعی دارند از اسلاف خود به‌ویژه در فاصله بین جنگ جهانی اول و دوم متمایز شوند. بنابراین نژادپرستی در احزاب رادیکال در دو شکل کلاسیک و جدید یا فرهنگی دیده می‌شود. در شکل کلاسیک عموماً به تفاوت‌های زیستی توجه می‌شود، ولی بر مبنای «نژادپرستی فرهنگی» اروپایی‌های اصیل و تمدن غربی نه به دلیل نژاد سفید، بلکه به دلیل فرهنگ عالی قدرت‌مندترند (Wilkes et al. 2007: 836).

احزاب راست افراطی از سه جنبه مهاجران را به عنوان تهدید می‌نگرند: از حیث فرهنگی چنین تصور می‌شود که مهاجران منجر به از بین رفتن تجانس فرهنگی کشور میزبان می‌شوند و با توجه به ویژگی‌های فرهنگی خود امکان هضم و ادغام در جوامع میزبان را ندارند؛ از حیث امنیتی بین جمعیت مهاجران و تروریست‌ها نسبت این‌همانی برقرار می‌شود و بین مهاجران و جرایم همواره پیوند تنگاتنگی ایجاد می‌شود؛ و از حیث اقتصادی مهاجران مسئله و مشکل و باری سنگین بر پیکره اقتصادی کشورهای اروپایی‌اند و باعث می‌شوند فرصت‌های شغلی از دست ساکنان اصلی و بومی خارج شود (Mude 2010: 10).

در دهه‌های اخیر به‌ویژه پس از حضور تعداد زیادی از جمعیت مسلمان در این کشور الگوهای رفتاری گروه‌های راست افراطی جنبه ضداسلامی یافته است. سخت‌گیری مذهبی علیه مهاجران و به‌ویژه مسلمانان برخلاف تصور به کشورهای کاتولیک با قوانین سخت‌گیرانه مذهبی محدود نیست، بلکه اسلام‌هراسی در برخی کشورهای پروتستان به مراتب بیش‌تر دیده می‌شود. در میان دموکراسی‌های اروپایی بعد از جنگ جهانی دوم، یعنی گروهی از کشورها به‌غیر از اسپانیا و پرتغال، هیچ کشور کاتولیکی وجود نداشت و آرای راست جدید نیز قابل توجه نبود. اما در پایان دهه ۱۹۹۰ کشورهای با مذهب پروتستان چون دانمارک و نروژ به گروه‌های کاتولیکی که همانند کشورهای با مذهب کاتولیک اقبال به احزاب راست وجود داشت اضافه شدند. به عبارت دیگر، راست رادیکال در جایی که پیام‌های ناسیونالیستی افراطی یا نژادپرستی با اسلام‌هراسی ممزوج می‌شود بسیار قوی است، به‌ویژه در کشورهایی با سنت‌های بلندمدت وحدت‌گرایی مسیحی از جمله نروژ (Melzer and Serafin 2013: 22-23).

پژوهشی که نقشه آنلاین گروه‌های راست افراطی در اروپا را ترسیم کرده است نشان می‌دهد «ضدجهادگرایی» (counter-jihadism) به‌عنوان حسی ضد اسلام یا اسلام‌هراسی در درجه اول در شمال اروپا و به‌طور خاص در نروژ و دانمارک وجود دارد. در این پژوهش به نحوه ارتباط گروه‌های راست افراطی در سرتاسر اروپا و همچنین ارتباط آن‌ها با آمریکای شمالی توجه شده است (Rogers 2012-2013: 5). برویک قبل از حملات خود در ۲۲ جولای ۲۰۱۱ اعلامیه ۲۰۸۳ خود یعنی «اعلامیه اروپایی استقلال» را در فضای مجازی منتشر کرده بود. او در این اعلامیه در مورد دفاع از اروپا علیه اسلامی‌سازی فزاینده صحبت کرده و به چندفرهنگی حمله کرده بود.

در بسیاری از کشورهای اروپای غربی این احزاب پتانسیل بالایی در کسب اکثریت آرای عمومی از خود نشان داده‌اند. اخیراً در فرانسه خانم لوین بالغ بر هفت میلیون رأی کسب کرد که نوعی رکورد در آرای جبهه ملی فرانسه به‌شمار می‌رود و به‌پشتیبانی این تعداد از آرا به مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری فرانسه پای گذاشت. در کشور هلند حزب راست افراطی «برای آزادی» در اسفندماه سال گذشته رقابت شدیدی با احزاب دیگر این کشور داشت. شعارهای این حزب عموماً جامعه مسلمانان را هدف قرار داده است. این حزب به داشتن موضع‌گیری‌های تند و مخالفت با مهاجران به‌ویژه مهاجران مسلمان، اسلام، قرآن، مسجد، ناتو، اتحادیه اروپا، و پول مشترک یورو معروف است. دموکرات‌های سوئد که در نئونازیسم ریشه دارند در انتخابات سال گذشته ۱۳ درصد آرا را به‌دست آوردند و تبدیل به سومین حزب بزرگ در پارلمان شدند. هم‌اکنون این حزب با ۲۵ درصد حمایت به محبوب‌ترین حزب سوئد تبدیل شده است. در آلمان گروه وطن‌پرست پگیدا (اروپایی‌های وطن‌پرست علیه اسلامیزه‌شدن غرب) در سال‌های اخیر راه‌پیمایی‌های گسترده‌ای علیه مهاجران مسلمان صورت داده است. در اتریش نوربرت هوفر، رهبر حزب راست‌گرای افراطی «آزادی اتریش»، بیش از ۳۶ درصد آرا را به‌عنوان نفر اول کسب کرد و از آن‌جاکه هیچ‌یک از نامزدها حائز بیش از ۵۰ درصد آرا نشدند، انتخابات به دور دوم کشیده شد.

موفقیت این احزاب در کشورهای گوناگون تأثیرات دومینواری را در خانواده احزاب راست افراطی در سرتاسر جغرافیای غرب ایجاد می‌کند. در گرماگرم رقابت‌های درون‌حزبی ریاست جمهوری آمریکا، مؤسس حزب راست افراطی جبهه ملی فرانسه، ژان ماری لوپن، در توئیتر خود نوشت: «اگر من آمریکایی بودم، به دونالد ترامپ رأی می‌دادم». ترامپ یکی از نامزدهای درون‌حزبی جمهوری خواهان در انتخابات آمریکا به عقاید گروه‌های راست افراطی در این کشور نزدیک است. پیروزی ترامپ در آمریکا موجی از

شادی و امیدواری را در میان احزاب راست افراطی ایجاد کرده است. مارین لوپن، رهبر جبهه ملی فرانسه، آن را دومین گام موفق در اقبال به این احزاب در غرب معرفی کرد. لوپن گفت: «اولین عاملی که تغییر را در نظم حاکم بر اروپا جرقه زد رأی مردم بریتانیا به خروج از اتحادیه اروپا و دومین جرقه انتخاب دونالد ترامپ به عنوان رئیس جمهوری آمریکا بود». وی افزود: ما شاهد پایان جهان و شکل‌گیری جهان دیگری هستیم و اروپا در سال ۲۰۱۷ بیدار خواهد شد. سال ۲۰۱۶ سال خیزش آنگلساکسون‌ها بود و اطمینان دارم که سال ۲۰۱۷ سال به‌پاخواستن مردم قاره اروپا خواهد بود. گِیرت ویلدرز، نماینده پارلمان هلند و رهبر «حزب برای آزادی» که از احزاب راست‌گرای افراطی به‌شمار می‌رود، در این زمینه می‌گوید: «ما اکنون شاهد "بهار میهن پرستانه" در اروپا و هم‌چنین آمریکا هستیم. مردم ما هم نگرانی‌هایی مشابه مردم آمریکا دارند». نایجل فاراژ، رهبر حزب ضداروپایی و ضد‌مهاجر استقلال بریتانیا (یوکیپ)، به‌عنوان اولین شخصیت سیاسی انگلیس به ترامپ به‌عنوان چهل و پنجمین رئیس جمهوری آمریکا تبریک گفت و عنوان کرد که نتایج این انتخابات بزرگ‌تر از برگزیت (رأی مثبت انگلیسی‌ها به خروج انگلیس از اتحادیه اروپا در ماه ژوئن ۲۰۱۶) بوده است. رهبران احزاب دست‌راستی اسرائیل معتقدند دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ «بهترین فرصت برای اسرائیل برای باطل کردن اندیشه تشکیل کشور فلسطینی» خواهد بود.

۳.۴ اروپای شرقی و مرکزی

جریان‌های راست افراطی در اروپای مرکزی و شرقی از ماهیت متفاوتی برخوردارند. در برخی نقاط اروپای شرقی و مرکزی به‌تعیق‌افتادن پروژه دولت - ملت‌سازی باعث شکل‌گیری جریان‌های ناسیونالیستی افراطی شده است که اقلیت‌های قومی ساکن را مورد حمله قرار می‌دهند و از این طریق خواهان پی‌گیری سیاست یک‌سان‌سازی‌اند. این جریان‌ها در سال‌های اخیر از موفقیت انتخاباتی خوبی نیز برخوردار بوده‌اند. برای مثال، حزب «یوبیک» (Jobbik) مجارستان در انتخابات ۲۰۱۰ توانست ۱۷ درصد آرا را به‌دست آورد. در کشورهایی چون مثل مجارستان و رومانی گرایش‌های ناسیونالیستی افراطی مذهبی و نمادها و مظاهر و نشانه‌های رژیم‌ها و گروه‌های فاشیست بین دو جنگ جهانی اول و دوم مشاهده می‌شود.

طی سال‌های اخیر شرق و مرکز اروپا بیش‌تر درگیر فرایند دوره پساکمونیستی، دولت - ملت‌سازی و مسائل ناشی از حضور اقوام و اقلیت‌های مختلف و هم‌چنین وجود سرزمین

مادری در خارج از مرزهایند. درحالی‌که در اروپای غربی مهاجران نقش بلاگردان را برعهده گرفته‌اند، در مرکز و اروپای شرقی، به‌جای مهاجران، اقلیت‌های ملی و کشورهای همسایه این نقش ناخوشایند را برعهده دارند. ریشه‌های این تحول را می‌توان در فرایندهای دولت-ملت‌سازی خاص پیدا کرد که در این منطقه شکل گرفته است. تقریباً همه اروپای شرقی تحت سیطره امپراطوری‌های چندملیتی هابسبورگ، روسیه، و یا عثمانی بودند. ملت‌سازی در این کشورها از نوع رهایی‌بخش علیه نظم امپراطوری یا نظم فروپاشی‌شده است. کشورهای این منطقه در طول چهل سال اخیر استقلال خود را بازافتند. در ۱۸۸۱ رومانی، در ۱۸۸۲ صربستان، در ۱۹۰۸ بلغارستان، و بقیه در ۱۹۱۹ استقلال یافتند. بنابراین خیلی از ملت‌های پسا‌سوسیالیست (post socialist) با ترکیبی از سه ویژگی ملت‌سازی توسط دولت، حضور اقلیت‌ها، و وجود سرزمین و وطن خارجی (external homelands) مشخص می‌شوند (Melzer and Serafin 2013: 7-8).

«رومانی بزرگ» الحاق مولداوی و مجارستان شکل‌گیری امپراطوری هابسبورگ را در سر دارد. فروپاشی یوگسلاوی و کشتار غیرصرب‌ها و به‌ویژه مسلمانان یادآور روزهای تلخ گرایش‌های ناسیونالیستی افراطی در شرق و مرکز اروپاست. حتی این مسئله در کشورهای چون اوکراین مشاهده می‌شود که امروزه درگیر آشوب و جنگ داخلی بین روس تبارها و اوکراینی‌هاست. در این کشور حزب راست افراطی «اسوودا» (Svoboda) توانسته است از بحران‌های اقتصادی و بی‌کاری و فساد در تبلیغ برنامه ناسیونالیستی افراطی خود نهایت بهره را ببرد (Ghosh 2012).

۵. نتیجه‌گیری

احزاب و جریان‌های سیاسی راست به‌عنوان نمود شکاف‌های اجتماعی در حال گذار به حالت فعال‌اند. اقبال به برنامه‌ها و نامزدها حاکی از فعال‌شدن این شکاف‌هاست. امروزه کم‌تر انتخاباتی را در کشورهای اروپایی می‌توان سراغ گرفت که یک پای‌جدی رقابت حزب راست افراطی نباشد. ظهور این احزاب حکایت از خیزش آرام و تدریجی جریان‌ی دارد که در روندی انتخاباتی و دموکراتیک در حال پیش‌روی است، درست به همان شکل که «آدولف هیتلر» با رأی قانونی رایش‌تگ (مجلس آلمان) صدراعظم آلمان شد. هیتلر در ابتدای امر فقط چهارده کرسی در پارلمان به‌دست آورد، ولی به‌سرعت بر تعداد آن افزوده شد و به اکثریت مطلق دست یافت. تجربه نازیسم نباید همه اذهان را به آلمان معطوف

کند. امروزه احزاب راست جدید در سرتاسر اروپا و آمریکای شمالی مشغول فعالیت‌اند. چنین به نظر می‌رسد که سنت‌های دیرپای تحقیر، نژادپرستی، یهودستیزی، استعمار، و اخیراً اسلام‌هراسی همه در حال تجدید و احیایند.

از دیدگاه احزاب دست‌راستی در غرب و هم‌چنین اسرائیل، دو تحول برگزیت و انتخاب ترامپ مجموعه‌ای از اتفاقات دومینواری را در پی خواهد داشت که به تدریج سراسر اروپا را فرا خواهد گرفت و راست افراطی را از حالت جنبش‌ها و احزاب حاشیه‌ای به متن تحولات سیاسی خواهد کشاند. به همین دلیل، لوپن پس از پیروزی ترامپ گفت: «هیچ چیز غیرقابل تغییر نیست... امروز ایالات متحده، فردا فرانسه». فراکسیون ENF پارلمان اروپا که از نمایندگان احزاب راست‌گرا تشکیل شده است مبتکر برگزاری کنگره کوبلنس پس از انتخاب ترامپ بود که بخشی از شوروشعف احزاب راست را بعد از پیروزی ترامپ به نمایش گذاشت. رهبران احزاب راست اروپا در کنگره کوبلنس تصریح کردند که حضور ترامپ در کاخ سفید شانس آن‌ها را برای پیروزی انتخاباتی در فرانسه، آلمان، هلند، و ایتالیا بالا برده است. فراوکه پتری، رئیس حزب آلترناتیو برای آلمان، نیز این نشست را آغاز مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۱۷ دانست.

به صورت کلی می‌توان سیاست‌های عوام‌فریبانه این احزاب را مهم‌ترین ابزاری دانست که در جذب توده‌ها بسیار اثرگذار بوده است، که نمونه آن در انتخابات آمریکا مشاهده شد. دیگر سیاست‌های کلیدی احزاب راست‌گرا را می‌توان اتخاذ سیاست ناسیونالیستی ضدتجارت برای ممانعت از نفوذ روزافزون قدرت‌های نوپای اقتصادی و سیاست‌های ضد‌مهاجرت به دلایل مختلفی هم‌چون حفظ خلوص نژادی و جلوگیری از بحران‌های داخلی از جمله در حوزه اقتصادی دانست. در حوزه اروپا، مخالفت روزافزون و شدید احزاب راست‌گرا با اتحادیه اروپا، به دلیل این‌که آن را به نگرانی‌های آنان درباره آزادی تردد نیروی کار و هم‌چنین مهاجران بی‌تفاوت می‌دانند، به شدت در حال گسترش است. از طرف دیگر، در مخالفت با روندهای هم‌گرایانه اتحادیه اروپا نوعی تمایل به بازگشت به دولت - ملت و احیای ملی‌گرایی افراطی مشاهده می‌شود که اتفاقات بین دو جنگ جهانی را به ذهن متبادر می‌کند. نفی دموکراسی، چندفرهنگی، و جهانی‌شدن و رشد شکل‌های کوتاه‌بینانه ملی‌گرایی قومی و نژادی در جغرافیایی که خود را مهد آزادی و اصول دموکراسی و حذف مرزها و جهانی‌شدن می‌نامد جنبه دیگر خیزش احزاب راست را نشان می‌دهد. راست افراطی با درپیش گرفتن ناسیونالیسم بیگانه‌ستیز با جامعه چندفرهنگی مخالفت می‌کند و معتقد به توقف مهاجرت و حتی بازگرداندن مهاجران به کشورهای خود است.

با وجود این، نه تنها خطر راست افراطی در غرب نادیده گرفته می‌شود، بلکه در قالب فراروایت «مقابله با تروریسم» هرگونه حملات تروریستی به نام اسلام و مسلمانان پیوند زده می‌شود. راست افراطی با تأکید بر ناسیونالیسم قومی خشونت‌های نژادی و قومی در غرب را دوباره زنده کرده است، اگرچه تلاش دارد تا این مسئله را بیش‌تر در قالب مقولات فرهنگی به‌نمایش بگذارد. ناسیونالیسم افراطی این جریان بر نوعی برتری ما از دیگران استوار است و به‌مثابه گفتمانی روبه‌رشد و نوظهور به‌نظر می‌رسد که بسیاری از عناصر و مؤلفه‌های لیبرال دموکراسی را با چالش اساسی مواجه ساخته است.

کتاب‌نامه

- اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۷)، «نوسازی و پسانوسازی»، ترجمه علی مرتضویان، فصل‌نامه/ارغنون، ش ۱۳.
- داودی، علی اصغر (۱۳۸۹)، «نظریه گفتمان و علوم سیاسی»، فصل‌نامه مطالعات سیاسی، س ۲، ش ۸.
- زینالی، صادق (۱۳۹۴)، «اسلام‌هراسی غربی زمینه‌های اجتماعی و رویکردهای سیاسی»، فصل‌نامه مطالعات راه‌بردی جهان اسلام، دوره ۴، ش ۶۱.
- صاحب خلق، نصیر (۱۳۸۵)، تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا، تهران: هلال.
- عضدانلو، حمید (۱۳۷۵)، «درآمدی بر گفتمان یا گفتمانی درباره گفتمان»، مجله/اطلاعات سیاسی و اقتصادی، دوره ۱۰، ش ۱۰۳-۱۰۴.
- کسرابی، محمدسالار و علی پوزش شیرازی (۱۳۸۸)، «نظریه گفتمان لاکلا و موفه ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی»، فصل‌نامه سیاست، دوره ۳۹، ش ۳.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶)، راه سوم؛ بازسازی سوسیال دموکراسی، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، تهران: نشر شیرازه.
- مجیدی، محمدرضا و عزیزالله حاتم‌زاده (۱۳۹۵)، «قدرت‌یابی گروه‌های راست افراطی در اروپا؛ علل و پیامدها»، فصل‌نامه سیاست، ش ۳۸.
- مکنزی، یان و دیگران (۱۳۷۵)، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمد قائد، تهران: نشر مرکز.
- نظری، علی‌اشرف و برهان سلیمی (۱۳۹۴) «پوپولیسم راست افراطی در دموکراسی اروپایی: مطالعه موردی فرانسه»، فصل‌نامه دولت‌پژوهی، دوره ۱، ش ۴، زمستان.
- هوارث، دیوید (۱۳۷۷)، «نظریه گفتمان»، فصل‌نامه علوم سیاسی، س ۱، ش ۲.
- هی وود، اندرو (۱۳۷۹)، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

- Arzheimer, Kai (2013), "Electoral Sociology: Who Votes for the Extreme Right and Why and When?", in: *The Extreme Right in Europe, Current Trends and Perspectives*, Backes, Uwe and Patrick Moreau (eds.), Göttingen: Vendenhoeck & Ruprecht.
- Betz, Hans-George (1993), "The New Politics of Resentment: Radical Right-Wing Populist Parties in Western Europe", *Comparative Politics*, vol. 25, no. 4.
- Boon, Martin (2010), *Understanding the Rise of the Far Right: Survey Results*, Manchester: Equality and Human Rights Commission.
- Caiani, Manuela (January 2017), "Radical Right-wing Movements: Who, When, How, and Why?", Sociopedia.isa: <<https://www.researchgate.net/publication/323951576>>.
- Caiani, Manuela and Linda Parenti (2012), "Extreme-Right Organizations and Online Politics: A Comparative Analysis on Five Western Democracies", IPSA Congress, 8-12 July, Madrid.
- Caiani, Manuela and Linda Parenti (2011), "The Spanish Extreme Right and the Internet", *Analise Social*, vol. 46, no. 201.
- Caiani, Manuela and Donatella Della Porta (2018), "The Radical Right as Social Movement Organizations", in: *The Oxford Handbook of the Radical Right*, Jens Rydgren (ed.), Oxford: Oxford University Press
- Enstad, Johannes (2018), "Right-Wing Terrorism and Violence in Putin's Russia", *Perspectives on Terrorism*, vol. 12, no. 6.
- European Union Center of North Carolina EU Briefings (March 2012), "The State Right Wing Extremism in Europe": <europe.unc.edu/wp-content/.../Brief1203-rightwingextremism.pdf>.
- Gattinara Castelli and Caterina Froio (2014), "Discourse and Practice of Violence in the Italian Extreme Right: Frames, Symbols, and Identity-Building in CasaPound Italia", *IJCV*, vol. 8, no. 1.
- Ghosh, Mirdula (2012), "The Extreme Right in Ukraine", *International Policy Analysis*.
- Govern, Mc. (2007), *All American: Why I Believe in Football, God, and the War in Iraq*, New York: Harper Collines.
- Kundnani, Arun (2008), "Islamism and the Roots of Liberal Rage", *Race and Class*, vol. 52, no. 2.
- Kundnani, Arun (2012), "Blind Spot? Security Narratives and Far-Right Violence in Europe": <<https://www.icct.nl/download/file/ICCT-Kundnani-Blind-Spot-June-2012.pdf>>.
- Laclau, E. and C. Mouffé (1985), *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*, London: Verson.
- Laruelle, Marlene (2015), "Russia's Bedfellowing Policy and the European Far Right", *Russian Analytical Digest*, no. 167.
- Löwy, Michael (2014), "Ten Theses on the Far Right in Europe": <<http://www.versobooks.com/blogs/1683-ten-theses-on-the-far-right-in-europe-by-michael-lowy>>.
- Melzer, Ralf and Sebastian Serafin (2013), *Right-Wing Extremism in Europe*, Copyright by Friedrich-Ebert-Stiftung, Projekt, Gegen Rechtsextremismus.
- Mudde, C. and C. R. Kaltwasser (2012), *Populism in Europe and the Americas: Threat or Corrective for Democracy?*, Cambridge: Cambridge University Press.

- Mudde, Cas (2000), *The Ideology of the Extreme Right*, Manchester: Manchester University Press.
- Mude, Cas (2012), *The Relationship Between Immigration and Nativism in Europe and North America*, Washington, D. C: Migration Policy Institute.
- Muis, J. C. and T. Immerzeel (2016), "Radical Right Populism", Sociopedia.isa: <<https://doi.org/10.1177/2056846016121>>.
- Perliger, Arie (2012), *Challenges from the Sideline; Understanding America's Violent Far-Right*, New York: The Combating Terrorism Center at West Point.
- Rogers, Richard (2013), *Right Wing Formation in Europe and Their Counter-measures: an Online Mapping*, Open Society Foundations, Amsterdam: Govcom.org Foundation.
- The Guardian* (19 Sep. 2019), <<https://www.theguardian.com/uk-news/2019/sep/19/rise-of-the-far-right-a-disturbing-mix-of-hateful-ideologies>>.
- Walchuk, Andrew (2011), "Immigration and Extreme Right, an Analysis of Recent Voting Trends in Western Europe", *Inquiry*, vol. 12.
- Wall Street Journal* (22 July 2011), "Terror in Oslow": <<http://www.wsj.com/articles/SB10001424053111903461104576462852407423240>>.
- Wilkes, Rima, Neil Guppy, and Lily Forris (2007), "Right-Wing Parties and Anti-Foreigner Sentiment in Europe", *American Sociological Review*, vol. 72.
- Zollmann, Florian (2016), "The New Right in Germany": <<http://www.telesurtv.net/english/opinion>>.